



کاشفان ناخوانده

نگاهی به ۵۰۰ سال تلاش برای کشف سرزمین ناشناخته

«حسن ستوده نیا کرانی»

فرض کنید سال‌های سال از پدران خود شنیده باشید و پدران شما هم از پدربزرگ‌ها که روزی میهمانانی به خانه‌تان می‌آید. در صحبت‌های آن‌ها هم تمام مشخصات مهمان داده شده باشد. حالا روزی می‌رسد که آن مهمان را می‌بینید. چه می‌کنید؟ حتماً احترام زیادی برای او می‌گذارید. چون سالهاست از اهمیت این مهمان شنیده‌اید. حواستان هم هست که هیچ بی‌احترامی به او نکنید. این اتفاقی بود که حدود ۵۰۰ سال قبل برای سرخ‌پوستان قاره آمریکا رخ داد و مهمانان ناخوانده‌ای وارد سرزمین آنها شدند که مدتها بود انتظارشان را می‌کشیدند! ولی این میهمانان ناخوانده، چیزی جز غارت با خود نیاوردند.

سه سال زندگی در قاره جدید

پس از اریک، پسرش لایف اریکسون سفرهای پدر را ادامه داد. یکی از دوستان لایف به نام بیارنی یک بار برای او تعریف کرد که در سفر خود به غرب، به خاطر وزش بادهای راه خود را گم کرد و به سمت غرب منحرف شد؛ جایی که سرزمینی را دید پر از درختان انگور، بوته‌های سبز، و آب و هوای خوب. بیارنی لایف را تشویق کرد تا سفر خود را به سرزمین ناشناخته غربی آغاز کند. لایف پذیرفت و در حدود سال ۱۰۰۰ میلادی به شرقی‌ترین نقطه آمریکا رسید. او و ۱۳۰ نفر از همراهانش سه سال در این سرزمین زندگی کردند و حتی دهکده‌ای هم در آنجا ساختند. اما سرانجام در جنگ با بومیان منطقه مجبور شدند آن سرزمین را ترک کنند. مدت‌ها بعد از لایف، چند دریانورد سعی کردند با استفاده از داستان‌های قدیمی، سرزمینی را که لایف کشف کرده بود، پیدا کنند، اما هرگز موفق به این کار نشدند.

تفاوت دو کاشف

پس چرا همه از کریستف کلمب به عنوان کاشف قاره آمریکا یاد می‌کنند؟ پاسخ ساده است. چون بسیاری از مردم دنیا داستان لایف اریکسون را هرگز نشنیدند و دریانوردان وایکینگ هم هرگز متوجه نشدند که قاره‌ای جدید را کشف کرده‌اند. ضمن اینکه آن‌ها هرگز به سرزمین جدید بازنگشتند. در حالی که بعد از ورود کریستف کلمب به قاره جدید، سفرهای اروپایی‌ها به این قاره آغاز شد و بسیاری از اروپایی‌ها در سرزمین جدید ساکن شدند.



سفر به سرزمین سبز

اگر بپرسند اولین کسی که به قاره آمریکا رسید، چه کسی بود، همه بدون معطلی می‌گوئیم کریستف کلمب در سال ۱۴۹۲ میلادی! اما بهتر است عجله نکنید! حدود ۵۰۰ سال قبل از کلمب هم افرادی به قاره آمریکا سفر کردند. حوالی سال ۱۰۰۰ میلادی، یک دریانورد وایکینگ سفری به سمت غرب را آغاز کرد. وایکینگ‌ها دریانوردانی بودند که از سرزمین‌های نروژ، فنلاند، سوئد و دانمارک امروزی با کشتی‌های بزرگ خود در دریاها به سفرهای طولانی دست می‌زدند. یکی از این دریانوردان اریک سرخ بود؛ مردی که به خاطر موها و ریش قرمزش چنین لقبی گرفته بود. او به سرزمین «ایسلند» تبعید شده بود و پس از آن با کشتی بزرگ خود به سرزمین‌های غربی سفر کرد و جزیره‌ای یخی را کشف کرد که نامش را «گرینلند» (به معنای سرزمین سبز) گذاشت. اما چرا این نام را انتخاب کرد؟ زیرا می‌خواست دیگران متوجه نشوند، اینجا سرزمینی یخی است و به دنبال جنگل و چمنزار، راهی این سرزمین شوند!



طمع کارانی به دنبال طلا

شاید داستان دریانوردان سفیدپوست و ایکینگ به مرور زمان بین افسانه‌های سرخ‌پوستان قرار گرفت. اما هر چه بود، سرخ‌پوستان منتظر میهمانان ناخوانده بودند. سرانجام وقتی که سه کشتی بزرگ از دل اقیانوس اطلس بیرون آمدند، سرخ‌پوستان مطمئن شدند که افسانه‌های قدیمی به حقیقت پیوسته‌اند؛ مخصوصاً با دیدن لباس‌ها و کلاه‌های عجیب، و شمشیرها و تفنگ‌هایی که هرگز ندیده بودند. به همین خاطر به استقبال مسافران رفتند و هر چه داشتند، در اختیار مسافران قرار دادند. مسافران اروپایی با دیدن طلاهای سرخ‌پوستان چشمانشان خیره شد. برای سرخ‌پوستان طلا فلزی معمولی بود؛ مثل آهن یا حتی چوب درخت. اما اروپایی‌های سفید حاضر بودند جان خود را برای طلا بدهند! مدت‌ها گذشت و تنها ظلم فراوان سفیدها نشان داد که آن‌ها هم انسان‌هایی طمع‌کار هستند.

نابودی تمدن سرخ‌پوستان

تا قبل از ورود اروپایی‌ها، تمدن‌های سرخ‌پوستان در اوج شکوه خود بودند. آن‌ها در آن زمان در شهرهایشان سیستم خارج کردن زباله داشتند (همان کاری که ماشین‌های شهرداری در روزگار ما انجام می‌دهند). سیستم ستاره‌شناسی سرخ‌پوست‌ها چنان بی‌نقص بود که با رصدخانه‌های سنگی آن‌ها می‌شد خورشیدگرفتگی و ماه‌گرفتگی‌های ۵۰۰ سال آینده را با دقت پیش‌بینی کرد. اما بیشتر قبایل سرخ‌پوست با هم دشمن بودند و همین تفرقه باعث شد که قبیله‌ها یکی پس از دیگری در برابر اسپانیایی‌ها تسلیم شوند. اسپانیایی‌ها برای رسیدن به طلا هر کاری می‌کردند؛ از دستگیر کردن رؤسای قبیله‌ها تا شکنجه و کشتن سرخ‌پوستان. تنها در طول چند سال، به قدری سرخ‌پوست کشته شد که کسی باقی نماند تا برای فاتحان اروپایی کار کند. به همین خاطر آن‌ها راهی آفریقا شدند و با کشتی‌های خود، هزاران سیاه‌پوست آفریقایی را به سرزمین جدید آوردند. به هر حال اروپایی‌ها فاتح بودند و خودشان که نمی‌توانستند در سرزمین‌های فتح شده کار کنند؛ به زودی ثروت فراوانی به اسپانیا سرازیر شد، اما ...

دزدی‌های دریایی

کم‌کم کشورهای دیگر نیز تصمیم گرفتند، از این همه ثروت سهمی داشته باشند. دریانوردان پرتغالی هم شروع کردند به سفر به سرزمین جدید. بعد نوبت به فرانسوی‌ها و هلندی‌ها رسید. در این بین، بریتانیا دست به ابتکاری بی‌سابقه زد. دریانوردان انگلیسی در اقیانوس اطلس انتظار کشتی‌های حمل طلای اسپانیا را می‌کشیدند و در فرصت مناسب، با حمله به این کشتی‌ها، نتیجه رنج‌های سرخ‌پوستان و ستم‌های اسپانیا را غارت می‌کردند. این اولین باری بود که «دزدی دریایی» با حمایت یک حکومت انجام می‌شد! نتیجه ستم‌های اسپانیایی‌ها مدت زیادی به خودشان وفا نکرد. در این میان، هم سرخ‌پوستان زیادی نابود شدند، و هم سیاهان زیادی به بردگی گرفته شدند.